

واکاوی تراحم و کاربرد آن در اصول و فقه با رویکردی بر دیدگاه شهید صدر

کریم کوخایی زاده* / عبدالجبار زرگوش نسب**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۶

چکیده

مسئله تراحم یکی از مسائل مهم علم اصول و از مباحث عقلی است که اصولیان با استفاده از آن می توانند مشکلات تنافی بین احکام در مقام امثال را حل و فصل نمایند. شهید صدر تراحم را از باب تعارض حقیقی خارج کرده و در باب ورود داخل می داند. از حیث متعلق با وجود اختلاف در تقسیم بندی می توان آن را در سه جمله: تراحم ناشی از عدم قدرت مکلف، تراحم ناشی از مقدمیت حرام برای واجب و تراحم ناشی از تلازم اتفاقی دو فعل در خارج خلاصه کرد. تراحم در زمینه احکام و ملاکات به وجود می آید؛ و در صورت مجبور شدن به ترجیح متعلق یکی از این دو، ترجیح در مورد اول از وظائف مکلف و در مورد دوم به دست مولی می باشد. مقتضای قاعده اولیه در باب تراحم بین احکام، تخییر و در بین ملاکات تخییر نیست، چون به دست آوردن آنها برای عقل امکان پذیر نیست. مهم ترین ثمره تعادل و تساوی بین دو حکم متراحم، وحدت و تعدد مجازات است. اگر متراحمان از حیث اهمیت مساوی نباشند، حکمی که مهم تر است بر دیگری مقدم می شود؛ بنابراین، اصولیان مرجحات متعددی را بر حسب متعلقات حکم ذکر نموده اند که هر کدام از این موارد، دارای آثار زیادی در ابواب مختلف فقه است. از آنجا که علما در خصوص مجرای تراحم و اقسام آن و مسؤول تشخیص و راه های علاج آن اختلاف نظر دارند بررسی آن دارای اهمیت بسزایی است؛ لذا نگارندگان با روش توصیفی - تحلیلی به ابعاد گوناگون آن پرداخته اند.

کلیدواژه: تراحم، تعارض، تراحم حکمی، جهات مرجحه.

* استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام، ایلام، ایران (نویسنده مسئول) k.kokhaizadeh@ilam.ac.ir

** دانشیار فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

مقدمه

در زندگی فردی و اجتماعی انسان گاهی بین دو یا چند حکم در مقام جعل یا امثال تنافی به وجود می آید که این تنافی و حل آن را در کتاب های اصولی خصوصاً باب تعادل و تراجیح و تعارض ادله ملاحظه می شود. تنافی ها در مسائل فقهی، حقوقی و اصولی در مرحله تشریح، جعل، کشف و اجرای احکام واقع شده و متفاوت هستند. از آنجا که قدرت مکلف بسیار محدود است و گستره امور فقهی و حقوقی در زندگی فردی و اجتماعی او بسیار است - به طوری که گاهی در احکام عبادی، داد و ستدها، احوال شخصیه و ... با هم تزامم می کنند - در نتیجه او مجبور به اختیار، ترجیح مصالح و منافع و تقدیم برخی از آنها بر برخی دیگر می باشد؛ از اینرو، مکلف جهت خروج از این حالت های تنافی و تزامم، نیازمند آگاهی از احکام باب تزامم است. عدلیه (شیعه و معتزله) معتقدند که احکام از یک سلسله مصالح و مفاسد واقعی تبعیت می کنند هرچند این مصالح و مفاسد از حیث رتبه، در یک مرتبه و درجه نیستند؛ ادله احکام گاهی در مقام جعل و قانونگذاری باهم تنافی داشته و گاهی در مقام امثال باهم تنافی پیدا می کنند. این تحقیق درصدد پاسخ به سؤالات ذیل می باشد: ماهیت تزامم چیست؟ مسؤول تشخیص و اجرای تزامم چه کسی است؟ راه های معالجه آن (مرجحات) چه می باشد.

از حیث پیشینه تحقیق نیز باید گفت مقالاتی که درباره موضوع به دست آمده، به کلیاتی از مسأله تزامم پرداخته اند؛ از جمله مقاله «بررسی تقدیم واجب دارای بدل در مرجحات باب تزامم و مصادیق فقهی آن» نوشته سید ابو القاسم حسینی زیدی، که در مجله فقه و اصول شماره (۲) در سال ۱۳۹۷ منتشر شده است. بعضی از آنها برخی مصادیق و موارد تزامم را مورد بررسی قرار داده اند و در یکی از مقالات اشاره ای به نظر شهید صدر شده است بدون توجه به اشکالات شهید صدر در بحث قدرت تکوینی در مقابل عجز تکوینی، که بیشتر ناظر بر رأی محقق نائینی است مبنی بر این

که قدرت عقلی در موضوع تکلیف اخذ شده به خاطر محال بودن تکلیف مکلف عاجز است، نه به خاطر ملاک و اقتضای تکلیف؛ بلکه مطلق است حتی در صورت عجز، ولی نظر شهید صدر که بر آن استدلال کرده این است که قدرت شرعی که در ملاک وجوب دخیل است دارای یکی از سه معنی است که تنها مقاله حاضر آنها را مورد بررسی قرار داده است.

۱- تراحم در لغت و اصطلاح

واژه تراحم از ریشه «ز ح م» مشتق شده است؛ و به معنای به زحمت انداختن و در تنگنا قرار دادن برخی نسبت به برخی دیگر است. در لسان العرب آمده است: «با تجمّع نمودن یک قوم در مکانی و زیاد بودن تعداد افرادش، باعث به زحمت افتادن و در تنگنا قرار گرفتن آنها شود» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۲/۲۶۲). واژه «ز ح م» در باب تفاعل استعمال شده است به دلیل این که این باب دارای معنای مشارکت دو طرفه است و هر کدام از طرفین بایستی دارای معنای فاعلی باشند؛ از اینرو، واژه تراحم به معنای به زحمت انداختن هر یک نسبت به دیگری می باشد. تراحم، در اصطلاح عبارت است از تنافی دو حکم دارای ملاک در مقام امثال، به سبب آن که مکلف، به انجام هر دو در یک زمان قادر نمی باشد (صدر، ۱۴۲۶: ۷/۲۶). برخی از اصولیان در تعریف تراحم گفته‌اند: تنافی بین دو حکم صادر شده از جانب شارع مقدّس، به سبب عدم توانایی مکلف برای انجام هر دو در زمان واحد در مقام امثال (خوئی، ۱۴۱۷: ۳/۳۳۲؛ روحانی، ۱۳۸۲: ۳/۴۵).

۲- فرق بین تعارض و تراحم

با توجه به تعریف ارائه شده در خصوص تراحم، جهت روشن شدن تفاوت بین تعارض و تراحم لازم است ابتدا تعریفی از تعارض آورده شود. صاحب کفایه در

تعریف آن می گوید: «تعارض عبارت است تنافی یا ناسازگاری دو دلیل در مقام دلالت و اثبات، که این تنافی یا به نحو تناقض است و یا به نحو تضاد حقیقی یا عرضی» (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۴۳۷). پس تعارض را نمی توان صفت خود دلیل دانست؛ بلکه صفتی برای مدلول دو دلیل محسوب می شود (شیری و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۵۷). معنای معارضه و تعارض با یکدیگر این است که هر یک از آن دو - وقتی مقومات حجیتش تمام باشد - دیگری را ابطال و تکذیب می نماید و این تکاذب (یکدیگر را تکذیب کردن) یا در تمامی مدلولات و ابعاد دلالت هریک از طرفین است و یا در بعضی از جهات، به گونه ای که فرض بقای حجیت هر یک از آن دو با فرض بقای حجیت دیگری درست نبوده و عمل به هر دو صحیح نمی باشد (مظفر، ۱۴۲۱: ۴۳۲)؛ زیرا هر یک از آن دو دارای دلالت التزامی هستند که حکم دیگری را در مورد اجتماع آن دو نفی می کند؛ پس از این جهت همدیگر را تکذیب می کنند. در اصول فقه شیعه بین تعارض و تزامم، تفاوت هایی وجود دارد که برخی از این تفاوت ها بر اساس مبنای خاصی در بحث تعارض و تزامم است. برخی از علمای اصول فقه مانند آخوند خراسانی، تفاوت میان تزامم احکام و تعارض را بر پایه وجود ملاک و عدم آن بنا نهاده اند. از دیدگاه صاحب کفایه، ویژگی تزامم آن است که در دو دلیل متزامم، ملاک وجود دارد؛ برخلاف تعارض که ملاک در هر دو دلیل متعارض یا یکی از آنها نیست (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۱۵۵). مبنای این تفاوت، بر اساس دیدگاه متکلمان امامیه، بر تبعیت احکام از مصالح و مفاسد است، زیرا بدون این مبنا جایی برای فرض ملاک در هر دو یا یکی از آنها باقی نخواهد ماند تا بر اساس آن میان تزامم و تعارض تفاوت گذاشته شود. اما بر اساس دیدگاه علمایی مانند محقق خوئی این مسأله هیچ ارتباطی به مسأله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد ندارد؛ زیرا مسأله تزامم بر پایه نبود توانایی مکلف بر جمع میان دو تکلیف، بنا نهاده شده است بدون این که وجود ملاک یا عدم آن، تأثیری در تحقق مزاحمت دو تکلیف در مقام

عمل داشته باشد. همچنین مسأله تعارض براساس تنافی دو حکم در مقام جعل و قانونگذاری است و این نیز ربطی به وجود ملاک و عدم آن ندارد؛ لذا مسأله تبعیت احکام از مصالح و مفاسد، هیچ دخالتی در دو مسأله تراحم و تعارض ندارد (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۰۵/۳)؛ بنابراین، با توجه به تعاریفی که برای تعارض و تراحم از مشهور علمای اصول فقه ارائه شده است، تفاوت میان این دو چنین است: تعارض در جایی است که تنافی و ناسازگاری مدلول و مضمون دو یا چند دلیل لفظی، مربوط به مقام تشریح و قانونگذاری باشد، اما اگر این ناسازگاری، مربوط به مقام امثال و انجام تکلیف بوده و انجام هر دو در زمان و مکان واحد، ممکن نباشد تراحم وجود دارد (نائینی، ۱۳۷۶: ۳۱۷/۱).

به نظر شهید صدر، تراحم - به معنی تنافی بین دو حکم به سبب عدم قدرت مکلف بر جمع بین هر دو در مقام امثال - از تعارض حقیقی خارج بوده و داخل در باب ورود است. این امر متوقف بر ثابت شدن دو شرط زیر است:

الف) التزام به وجود مقید لیبی در هر خطاب شرعی که مانع از تمسک به اطلاق خطاب هنگام اشتغال به ضد واجب است، مانند اشتغال به نماز نسبت به ازاله نجاست که ضد آن است.

ب) التزام به امکان ترتب بین دو وجوب متزاحم، به این که وجوب دیگری در فرض عصیان و عدم امثال وجوب اول جعل شده است.

در صورت وجود داشتن دو شرط قبل، موارد تراحم جزو تعارض حقیقی بحساب نمی آید (یعنی مشمول تعارض حقیقی نمی باشد)؛ زیرا در این صورت، تنافی بین دو حکم در عالم جعل و تشریح واقع نمی شود، بلکه هر حکمی متعلق خود را دارد و ثابت می باشد و مکلف قدرت امثال متعلق هر دو حکم مشروط را به نحو ترتب خواهد داشت. تنافی فقط در مرحله فعلیت دو حکم مجعول به وجود می آید به گونه ای که فعلیت موضوع هر دو هنگام امثال، محال خواهد بود؛ چون مکلف به حکم قدرتی

که دارد صرف انجام دادن یکی از دو واجب می‌کند و از امتثال دیگری ناتوان می‌ماند، و این به معنای تعارض بین دو دلیل نیست. اما اگر عدم امتثال وجوب اول به عنوان یک شرط را انکار کرده و معتقد به محال بودن ترتب شویم تنافی بین دو خطاب واقع می‌شود هرچند هر دو خطاب، مشروط به مخصّص لیبی باشند؛ چون منجر به فعلیت هر دو حکم مجعول در فرض معصیت می‌شود. این یعنی سرایت تنافی به حکم در مقام جعل و تشریح؛ و محال است دو خطاب مشروط از حیث این که مشروط اند ثابت شوند؛ پس حتماً تعارض بین دو دلیل به وجود می‌آید (صدر، ۱۴۲۶: ۶۱/۷ و ۶۲)؛ بنابراین نتیجه می‌گیریم که در هر یک از دو خطاب، اطلاقی وجود ندارد که با اطلاق دیگری منافات داشته باشد. این همان معنای خارج شدن تزامم از بحث تعارض حقیقی است؛ از اینرو معلوم می‌شود که هر یک در فرض مساوات و یا برتری، یکی از دو دلیل بر دیگری ورود دارد، و این به معنای آن است که تزامم داخل در ورود است، نه در تعارض (ر.ک: صدر، ۱۴۲۶: ۶۷/۷).

۳- اقسام تزامم

۳-۱- تقسیم از حیث جعل و امتثال

علمای اصول تزامم را بر حسب ملاک، محرکیت و امتثال به سه قسم زیر تقسیم می‌کنند:

الف) تزامم ملاکی: این قسم از تزامم به معنای تنافی میان دو مقتضی موجود در یک موضوع، در عالم جعل و تشریح است؛ به این معنا که گاهی یک فعل دارای دو حیثیت است؛ از یک جهت دارای مصلحتی است که موجب محبوبیت فعل نزد مولا و مقتضی امر به ایجاد آن است؛ و از جهت دیگر، دارای مفسده‌ای است که موجب مبعوضیت فعل نزد مولا و مقتضی نهی از انجام آن است؛ در چنین صورتی، بین دو مقتضی، تنافی و تزامم پیش می‌آید (ر.ک: صدر، ۱۴۲۶: ۲۰۳/۴).

در کلام برخی از اصولیان آمده است که مراد علما از ملاک در اینجا مصالح و مفاسد در متعلقات احکام یا مصالح در خود جعل حکم - که مبتنی بر حسن و قبح عقلی در نزد عدلیه است - نیست؛ بلکه منظور، مطلق مقتضیاتی است که موجب جعل حکم و اهداف موجب جعل آن شده اند؛ همانند افعال اختیاری که جز به خاطر آن هدفی که از انجام دهنده آن خواسته شده، از فاعل آن صادر نمی شود؛ و این غرض را هیچ کس حتی بنابر مبنای اشاعره که منکر حسن و قبح عقلی هستند، منکر نشده است (طباطبائی حکیم، ۱۴۱۴: ۲۷/۶).

ب) تراحم امثالی: این قسم از تراحم که تراحم حقیقی نیز گفته می شود عبارت از تنافی میان دو یا چند حکم فعلی در مقام امثال است؛ یعنی علت تنافی و تراحم، عجز و ناتوانی مکلف از انجام متعلق آن احکام در یک زمان است؛ پس تراحم امثالی در جایی است که مکلف در یک زمان با دو تکلیف فعلی روبرو شود و نتواند آن دو را امثال کند (صدر، ۱۴۲۶: ۲۰۳/۴).

بین تراحم ملاکی و تراحم امثالی دو فرق وجود دارد: یکی این که در تراحم امثالی، دو حکم متراحم، در مقام جعل با یکدیگر تنافی و تضاد ندارند و فقط در مقام امثال با هم تنافی دارند؛ در نتیجه، تعارض و تکاذبی میان آن دو دلیل نیست؛ به خلاف تراحم ملاکی که تنافی و تضاد بین دو حکم در مقام جعل است، به گونه ای که اجتماع آن دو در موضوع واحد محال است. دیگر این که در تراحم امثالی، به عنایت شارع در راهنمایی مکلف نسبت به این که کدام را انجام داده و کدام را ترک کند، نیازی نیست، بلکه خود مکلف آزاد است اهم را بر مهم ترجیح دهد یا در جایی که مساوی هستند یکی را برگزیند؛ اما در تراحم ملاکی، مکلف اختیاری ندارد و بر مولاست که عنایت خود را شامل حال عبد نماید و حکمی را که ملاک آن قوی تر است ترجیح دهد، زیرا تشخیص مقتضی و ملاک حکم با مولا بوده و از قدرت مکلف خارج است (همان).

ج) تراحم حفظی: این قسم از تراحم، در مقابل تراحم امتثالی و ملاکی بوده و به معنای تنافی میان اغراض احکام تشریعی در مقام تحفظ بر اغراض تشریح است (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹: ۳۰۶). به عنوان مثال، اگر اکرام عالم، واجب و اکرام جاهل، حرام شده باشد و جماعتی هم باشند که عالم و جاهل در میان آنها برای ما مشخص نیست از آنجا که موضوعات در اینجا متعدد هستند در نتیجه، تراحم ملاکی وجود ندارد؛ و از آن جهت که جمع بین دو تکلیف واقعاً ممکن است، تراحم امتثالی نیز موجود نیست؛ به این معنی که اگر اشتباه و اختلاط از میان برود و هر یک از عالم و جاهل را بشناسیم هر دو تکلیف، امثال خواهد شد. اینجا تراحم در عالم محرکیت است؛ یعنی شارع به هنگام اشتباه اغراض و جویی با تحریمی یا اشتباه اغراض الزامی با ترخیصی در نزد مکلف، هر کدام را اهم بدانند دایره محرکیت را به لحاظ همان غرض توسعه می دهد. تقدیم غرض اهم به معنای آن نیست که غرض غیر اهم از فعلیت ساقط شود، بلکه تنها محرکیت به لحاظ غرض غیر اهم نیست، ولی مبادی و ملاک آن همچنان باقی است (صدر، ۱۴۲۶: ۲۰۳/۴ و ۲۰۴).

۲-۳- تقسیم از حیث متعلق

علمای اصول تراحم را بر اساس متعلقش در خارج تقسیم می کنند و به همین دلیل در تعداد اقسام آن با هم اختلاف دارند. برخی از اصولیان موارد تراحم را به پنج دسته و برخی دیگر به چهار دسته تقسیم نموده اند و برخی آنها را منحصر در سه دسته می دانند؛ اما در بیشتر کتب اصولی به پنج صورت دسته بندی شده و مورد تأیید اکثر علمای اصول نیز قرار گرفته است. محقق نائینی منشأ تراحم را یکی از امور پنجگانه زیر می داند:

الف) تراحم از جهت تضاد متعلق دو حکم باشد؛ مانند آنجا که به طور اتفاقی تراحم بین دو واجب واقع شود.

ب) عدم قدرت مکلف بر انجام متعلق دو حکم؛ مثل این که دو نفر در حال غرق شدن هستند و نسبت به هر کدام از آنها یک امر (غریق را نجات بده) متوجه مکلف شده و مکلف هم تنها یک غریق را می تواند نجات بدهد.

ج) تراحم ناشی از تلازم دو متعلق باشد و لو حکم دو متعلق مختلف است؛ مثل این که گفته شود: موقع نماز خواندن واجب است رو به قبله باشی و حرام است پشت به ستاره «جدی» کنی؛ در حالی که در برخی مکان ها، لازمه رو به قبله بودن، پشت به «جدی» بودن است.

د) تراحم ناشی از وحدت وجودی دو متعلق و موارد اجتماع امر و نهی باشد؛ مثل این که یک امر می گوید: با لباس پاک نماز بخوان و یک نهی می گوید: غضب نکن.

ه) تراحم ناشی از این باشد که متعلق یک حکم، مقدمه وجودی متعلق حکم دیگر است؛ مثل این که شخصی در حال غرق شدن است و نجات او متوقف بر تصرف در ملک غیر بدون اجازه وی باشد (نائینی، ۱۳۵۲: ۱/۳۲۰). محقق خوئی تقسیم میرزای نائینی را قبول ندارد. وی معتقد است که برخی از این اقسام داخل در اقسام دیگر هستند (خوئی، ۱۴۱۷: ۳/۳۵۶). ایشان تقسیم صحیح برای تراحم را سه قسم ذیل می داند: یکی این که تراحم ناشی از عدم قدرت مکلف اتفاقی باشد؛ دوم این که تراحم ناشی از مقدمه حرام برای واجب باشد؛ سوم این که تراحم، ناشی از تلازم اتفاقی بین دو فعل در خارج باشد (همان).

۴- ترجیح یکی از متزاحمین بر دیگری و جهات آن

با توجه به آن چه در مطالب تراحم آمد اگر بین دو تکلیف، تراحم به وجود بیاید عقلاً باید یکی از آن دو را بر دیگری ترجیح داد. ولی سؤال این است که در مقام امثال کدام یک از آن دو بر دیگری ترجیح داده می شود؟ آیا ترجیح یکی بر دیگری

وظیفه مکلف است یا شارع؟ برای پاسخگویی به این سؤالات لازم است مسأله تراحم متزاحمین و مرجّحات آن و برخی از موارد کاربرد آن را در زیر بررسی کنیم.

۴-۱- ترجیح متزاحمین

در این مسأله دو مقام وجود دارد که ترجیح متزاحمین به آنها بر می‌گردد: یکی به خود مکلف تعلق دارد و دیگری به نصوص شارع و استنباط مجتهد متعلق است؛ زیرا اصولیان تراحم را به دو قسم تقسیم کرده‌اند؛ یکی در احکام و دیگری در ملاکات، که در ادامه از آنها بحث می‌شود.

۴-۱-۱- دیدگاه اصولیان در صورت تعادل متزاحمین

اصولیان اتفاق دارند بر این که اگر دو حکم متزاحم، از تمامی جهات برابر باشند عقل عملی حکم به تخییر می‌کند، زیرا این مسأله در باب مستقلّات داخل می‌باشد و شارع مقدّس مکلف را در انتخاب یکی از دو حکم آزاد گذاشته است و این تخییر به خود مکلف بر می‌گردد. یکی از اصولیان در این خصوص می‌گوید: «بعد از فرض عدم امکان جمع در امثال بین دو حکم متزاحم و عدم جواز ترک هر دو با هم - در حالی که حسب الفرض هیچ یک از آن دو مرجّحی بر دیگری ندارد و ترجیح بلامرجّح هم محال است - راه چاره ای نمی‌ماند از این که امر به اختیار خود مکلف واگذار شود؛ چون باقی ماندن تکلیف فعلی در هر یک از آن دو محال است و ساقط شدن تکلیف در هر دو با هم موجبی ندارد؛ و این حکم عقلی از چیزهایی است که آراء تمامی عقلا بر آن تطابق دارد» (مظفّر، ۱۴۲۱: ۴۳۶). از این حکم عقلی، همانند سایر احکام عقلی قطعی که از باب مستقلّات عقلیه و مبتنی بر ملازمات عقلیه محض هستند، حکم شرعی استکشاف می‌شود؛ مانند زمانی که امر دائر بین نجات دادن دو غریق باشد که از جمیع جهات با یکدیگر مساوی هستند و هیچ یک از آن دو، از جهت وجوب نجات، شرعاً بر دیگری ترجیحی ندارد و مکلف ناچار است یکی از

آنها را نجات و دیگری را رها نماید؛ لذا عقلاً میان آن دو مخیر است و رضایت شارع به این امر و موافق بودنش با تخییر، استکشاف می‌گردد (مظفر، ۱۴۲۱: ۴۳۶).

مهم‌ترین ثمره تعادل و تساوی بین دو حکم متزاحم و عدم ترجیح یکی بر دیگری، وحدت و تعدد مجازات و عقاب است؛ بنابر این که در این صورت، تخییر عقلی جاری شود مجازات مکلف عصیانگر متعدد است در صورتی که هر دو واجب را با هم ترک کند، زیرا دو خطاب شرعی را امتثال نکرده است. اما بنابر تخییر شرعی، مکلف عصیانگر، مستحقّ یک مجازات است، چون یک خطاب شرعی را امتثال نکرده است (صدر، ۱۴۲۶: ۱۰۴/۷).

۲-۱-۴- دیدگاه اصولیان در صورت برتری بین جهات مرجّحه

تمامی افعال مکلفین تابع ملاک هستند؛ گاه اتفاق می‌افتد که جهات مرجّحه‌ای - از جمله مصلحت و مفسده - که اصولیان ذکر کرده‌اند اهمّ از جهات دیگر از حیث ملاک باشند. از آنجا که مکلف از ادراک این که کدام یک از این جهات اهمّ است ناتوان می‌باشد، بنابراین چاره‌ای جز رجوع به ترجیح شارع مقدّس که از خلال استنباط‌های مجتهد به دست می‌آید، ندارد. از کلام یکی از فقها در این خصوص به دست می‌آید که تزاحم در ملاکات واقعیّه است؛ به این صورت که مثلاً در یک فعل از جهتی مصلحت - که مقتضی وجوب است - و از جهتی مفسده - که مقتضی حرمت است - وجود داشته باشد؛ یا در فعلی از یک جهت، مقتضی استحباب و از جهتی مقتضی کراهت باشد و به همین ترتیب ...؛ تزاحم در ملاک یعنی رویارویی مصلحت و مفسده در یک فعل و شکی نیست که تزاحم هرگاه بین آنها واقع شود وظیفه عبد، ترجیح یک طرف بر طرف دیگر نیست و امر در این نوع از تزاحم به دست مولی است، تا جایی که جهات واقعیّه و ملاکات نفس الامری در افعال اختیاری بندگان را در نظر می‌گیرد و آن چه را که اقوی و اهمّ است از بین آن ملاکات بر دیگری مقدّم می‌دارد که به این مرتبه از قوّت و اهمیت نمی‌باشند و بر طبق اهمّ حکم

می‌کند؛ اما وظیفه عبد همان عبودیت و امتثال احکامی است که از جانب مولی به او رسیده و باید از عهده آن احکام بر آید و نیازی به ملاحظه مصالح و مفسد در متعلقات آنها نیست؛ بر فرض اگر عبد بداند که امر بر مولی مشتبه شده - همان طوری که این امر در موالی عرفیه اتفاق می‌افتد - و مثلاً بنا را بر وجوب گذاشت به گمان این که در فعل مصلحت وجود دارد، با وجود این که مصلحتی در آن نیست یا بداند که مفسده در آن وجود دارد به مقتضای وظیفه عبودیتش حق مخالفت با تکلیف مجعول و ترک امتثال آن را ندارد، با این بهانه که آن فعل مقتضی وجوب نداشت یا این که در آن مقتضی حرمت بود؛ زیرا هیچ بهانه‌ای از او شنیده نمی‌شود و بخاطر مخالفتش مستحق عقاب خواهد بود؛ همانند آنجایی که مردم وظیفه دارند به قوانین جعل شده به وسیله حکومت‌ها ملتزم باشند؛ پس اگر یکی از این مردم با آن قوانین به بهانه این که مصلحتی در جعل آن نیست یا این که مفسده‌ای در آن هست، مخالفت کند این بهانه از او شنیده نمی‌شود و به واسطه این مخالفت مجازات می‌شود (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۰۵/۳). طبق این دیدگاه روشن است که وظیفه مولی جعل احکام مطابق جهات مصالح و مفسد واقعی و ترجیح برخی از آن جهات بر برخی دیگر در مقام مزاحمت می‌باشد؛ زیرا عبد توانایی احراز جهات مصالح و مفسد در متعلقات احکام شرعیه با قطع نظر از ثبوت آنها را ندارد تا این که آن چه را که اقوی هستند ببینند و مولای حقیقی به جعل حکم بر طبق آن چه از آن جهات در واقع و نفس الامر اقوی هستند، آگاه می‌باشد. وظیفه عبد جز انقیاد و اطاعت و امتثال احکام نیست؛ خواه به وجود مصلحت در متعلق احکام آگاه باشد یا آگاه نباشد؛ پس بهانه‌ای برای ترک امتثال ندارد، بلکه این عمل او دخالت در وظیفه مولی به شمار می‌آید که قبیح می‌باشد (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۰۵/۳).

۲-۴- مرجحات تزامم و برخی از موارد کاربرد آن

در مطلب گذشته، مقتضای قاعده اولیه در باب متزاحمین گفته شد که با قطع نظر از مرجحات عقلاً تخییر است (حکیم، ۱۴۱۸: ۳۵۰)؛ ولی اصولیان جهاتی برای این مرجحات ذکر کرده‌اند که سبب اولویت در تقدیم آنها می‌گردد که برخی از آنها عبارتند از:

الف: این که یکی از دو واجب بدل نداشته باشد، با این که واجب دیگر که مزاحم با آن است بدل دارد؛ بنابراین آن چه بدل ندارد بر آن چه بدل دارد، مقدم می‌شود. و این مطلبی است که شیخ نائینی به آن تمایل پیدا کرده و معتقد است که در دو جا تحقق پیدا می‌کند:

اولاً- اگر برای یکی از دو واجب در عرض آن بدلی وجود داشته باشد، همانند تزاحم واجب تخییری - خواه عقلی یا شرعی - با یکی از افراد واجب تعیینی؛ که واجب تعیینی بر واجب تخییری مقدم می‌شود، هرچند واجب تخییری اهمّ از آن باشد (نائینی، ۱۳۵۲: ۲۷۱/۱). علت تقدیم این است که «وجوب واجب تخییری اقتضای لزوم به جا آوردن خصوص فردی را که دارای مزاحم است، ندارد؛ برخلاف وجوب تعیینی که اقتضای لزوم به جای آوردن خصوص فرد دارای مزاحم را دارد. بدیهی است چیزی که اقتضا ندارد ممکن نیست که با چیزی که در آن اقتضا وجود دارد، مزاحمت کند» (همان). برای این صورت می‌توان مثال زد به این که شخصی دارای ده دینار است و امر دائر باشد بین این که آن را در مؤونه کسی که مخارج آن بر عهده اوست و بین این که آن را در کفّاره ماه رمضان مصرف کند؛ در حالی که برای کفّاره ماه رمضان بدل وجود دارد که همان دو ماه روزه پی در پی یا آزاد کردن رقبه مؤمنه باشد؛ بنابراین امکان ندارد وجوب کفّاره با وجوب مؤونه مزاحمت نماید. از اینرو، مصرف آن در مؤونه بر مصرف آن در کفّاره مقدم می‌شود، زیرا وجوب کفّاره، اقتضای لزوم اتیان فرد مزاحم را ندارد؛ برخلاف وجوب مؤونه که اقتضای لزوم اتیان به خصوص آن فرد را دارد.

ثانیاً- اگر برای یکی از دو واجب در طول آن بدلی باشد اما دیگری بدلی نداشته باشد؛ مانند تزامم بین امر به وضو یا غسل و امر به تطهیر بدن برای نماز، در حالی که برای وضو و غسل بدل (تیمم) وجود دارد؛ بنابراین مزاحمت امر آن با امر تطهیر بدن ممکن نیست، لذا امر به طهارت خبیثه بر امر به طهارت حدیثیه مقدم می شود، هر چند امر دوم، اهمّ از امر اول باشد؛ زیرا آن چه که فاقد اقتضا است امکان ندارد با آن چه که در آن اقتضا وجود دارد، مزاحمت کند. همچنین است هرگاه بین درک تمام رکعات در وقت همراه با طهارت ترائیه و درک یک رکعت همراه با طهارت مائیه تزامم واقع شود؛ مثل آنجایی که وقت تنگ و ضیق باشد، تا جایی که اگر نمازگزار وضو بگیرد یا غسل نماید از رکعات جز یک رکعت را درک نمی کند. اما اگر تیمم بدل از وضو یا غسل کند، تمام رکعات در وقت انجام خواهد شد. بنابراین در مثل این مورد، درک تمام رکعات در وقت همراه طهارت ترائیه بر درک یک رکعت همراه طهارت مائیه مقدم می شود؛ زیرا آن چه برای آن بدل است صلاحیت مزاحمت با آن چه که برای آن بدلی نیست - یعنی نماز در وقت - ندارد (نایینی، ۱۳۵۲: ۲۷۲/۱).

ب: این که دو واجب متزامم، وجوب یکی از آنها مشروط به قدرت شرعی و دیگری مشروط به قدرت عقلی باشد، که در اینجا آن وجوبی که مشروط به قدرت عقلی است بر وجوبی که مشروط به قدرت شرعی می باشد، مقدم می گردد به لحاظ این که هر یک از متزاممین در اینجا واجب تعیینی و بدون بدل هستند؛ به همین دلیل، محقق نایینی متزاممین را به صورت های سه گانه زیر محصور نموده است: یکی این که، اعتبار قدرت در یکی از آن دو شرعی و در دیگری عقلی باشد؛ دوم این که، اعتبار قدرت در هر یک از آن دو شرعی باشد؛ و سوم این که، در هر یک از آن دو عقلی باشد (نایینی، ۱۳۵۲: ۲۷۳/۱). برای روشن شدن صورت های سه گانه فوق در زیر به بررسی آنها می پردازیم.

صورت اول: در صورتی که دو واجب با هم تزامم کنند و یکی از دو واجب، وجوبش مشروط به قدرت شرعی باشد و دیگری نباشد؛ که در این حالت، واجبی که مشروط به قدرت عقلی است بر واجب مشروط به قدرت شرعی مقدم می شود؛ محقق نائینی علت این تقدیم را اینگونه بیان می کند که ملاک واجب مشروط به قدرت عقلی، تام و کامل است و مانعی از وجوب فعلی آن نیست؛ و ملاک واجب مشروط به قدرت شرعی، تام و کامل نیست؛ بنابراین ایجاب آن فعلاً ممکن نمی باشد (نائینی، ۱۳۵۲: ۲۷۲/۱).

محقق خوئی به تعلیل محقق نائینی اشکال می کند، از آن جهت که اصلاً راهی برای احراز ملاکات احکام با قطع نظر از ثبوت آنها یافت نمی شود؛ و چون طریقی وجود ندارد تا کشف شود واجبی که قدرت عقلی در آن اخذ شده است واجد ملاک در مقام مزاحمت بوده و واجبی که قدرت شرعی در آن اخذ شده، فاقد این ملاک است تا از آن فعلی بودن وجوب اول و عدم فعلیت دومی، به دست آید. همان طوری که تقدیم یکی از متزاممین بر دیگری به واسطه مرجحی، از دیدگاه هیچ مذهبی تأیید نشده است، بلکه به وسیله تمام مذاهب و نظریات، به دلیل عدم اختصاص بحث در مسأله تزامم به دیدگاه مذهب عدلیه از تبعیت احکام از ملاکات واقعیّه تعمیم می یابد؛ بلکه حتی بنابر عقیده اشعریون که منکر تبعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعی هستند، تعمیم می یابد (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۴۰/۳). سپس محقق خوئی بیان کرده که اصل حکم به تقدیم در این موارد صحیح است، ولی «به خاطر این که مانعی برای فعلیت وجوب - وجوبی که مشروط به قدرت عقلی در مقام مزاحمت با واجب مشروط به قدرت شرعی می باشد - وجود ندارد؛ به دلیل آن که مشروط به چیزی غیر از قدرت تکوینی نیست که همان وجود است؛ و این به خلاف وجوبی است که مشروط به قدرت شرعی است، زیرا مانع برای فعلیت وجوب آن موجود است که همان فعلیت وجوب آن واجب است؛ چون طبق فرض، آن موجب ناتوانی مکلف از اتیان آن در خارج می

شود؛ پس او قادر بر آن نیست و با انتفاء قدرت، وجوب منتفی می شود و چنین چیزی محال نیست، زیرا بقاء حکم با انتفاء موضوع آن محال است و فرقی نیست بین این که از نظر زمانی، متأخر از آن یا مقارن با آن و یا مقدم بر آن باشد؛ زیرا ملاک تقدیم در همه یکی است» (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۴۱/۳).

مورد فقهی آن این است که هنگامی بین وجوب حجّ و وجوب وفای به نذر یا آن چه همانند آن است، تزامم به وجود آید؛ مانند نذر در ماه رمضان، مثلاً نذر کند که شب عرفه را در حرم امام حسین (ع) بیتوته کند و بعد از آن استطاعت برای حجّ برای او حاصل شود؛ بنابراین واجب است حجّ بر وفای به نذر مقدم شود... هرچند نذر بر حسب زمان بر ماه های حجّ سابق باشد؛ زیرا واجب مشروط بر قدرت شرعی مطلقاً مقدم می شود، حتی اگر از نظر زمانی، متأخر از آن باشد، زیرا ملاک آن در ظرف آن کامل و تمام است و تفویت آن جایز نیست؛ چراکه از نظر عقل، بین تفویت واجب فعلی و تفویت ملاک لازم شده در ظرف آن فرقی نیست؛ پس همانطور که مورد اول در نظر او قبیح است، مورد دوم نیز چنین است (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۴۲/۳).

صورت دوم: این که هر یک از دو واجب، مشروط به قدرت شرعی باشند؛ که در اینجا آن واجبی که از نظر زمانی در فعلیت و تحقق موضوع آن در خارج، اسبق باشد مقدم می شود؛ و این تقدیم به خاطر آن است که آن چه به زمان مقدم بر غیر آن است فعلی شده به وسیله فعلیت موضوع آن در خارج و این فعلیت همان قدرت بر آن فعل تکویناً و تشریحاً است... و محقق نائینی برای این مسأله به مثال قبلی (وجوب حجّ و وجوب وفای به نذر) مثال زده اند (نائینی، ۱۳۵۲: ۲۷۳/۱).

محقق خوئی به ایشان چنین اشکال کرده است که وجوب حجّ، «مشروط به قدرت شرعی نیست، بلکه حجّ، مشروط به وجود توشه و امنیت راه می باشد؛ پس در صورت وجود این امور و اجتماع آنها حجّ واجب می شود؛ خواه واجب دیگری در عرض آن باشد یا نباشد، و بر این اساس وجوب وفای به نذر یا آنچه شبیه آن است مانع از

و جوب حجّ و رافع موضوع آن نیست... بلکه امر به عکس است؛ زیرا وجوب حجّ بر این اساس، مانع از وجوب وفای به نذر و رافع موضوع آن است» (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۴۷/۳ و ۲۴۸)؛ یعنی این که محقق خوئی استطاعت را مشروط به قدرت عقلی - نه مشروط به قدرت شرعی - به حساب آورد و اگر چنین باشد پس آن مقدم بر مشروط به قدرت شرعی می باشد، همان طوری که در صورت اولی گذشت؛ و به همین دلیل محقق خوئی برای این صورت اینگونه مثال می زند که هرگاه تراحم بین قیام در نماز صبح و قیام در نماز ظهر واقع شود به این صورت که مکلف به جمع بین آن دو در خارج مقدور نباشد - به طوری که اگر نماز صبح را ایستاده بخواند قادر بر قیام در نماز ظهر نیست و اگر قیام در نماز صبح را ترک کند در نماز ظهر قادر بر آن می باشد - پس تقدیم قیام در نماز صبح، بر قیام در نماز ظهر واجب است و ترک قیام در نماز صبح به دلیل این که قدرت بر قیام در نماز ظهر محفوظ باشد، جایز نیست؛ زیرا وجوب نماز صبح همراه با قیام به واسطه فعلیت موضوع آن - که همان قدرت او بر بجا آوردن قیام در آن فعل عقلاً و شرعاً می باشد و مانعی وجود ندارد - بر وی فعلی شده است؛ به دلیل آن که وجوب قیام نماز ظهر در ظرف خودش، الان فعلی نیست، زیرا مانع از آن وجود دارد و فقط بعد از دخول وقت فعلی می شود...؛ بنابراین هرجا تراحم بین دو واجب طولی واقع شود، به این صورت که یکی از آن دو واجب، از نظر زمانی متقدم بر دیگری باشد، اشکالی در تقدیم سابق بر لاحق وجود ندارد و بین این که واجب لاحق، اهمّ از واجب سابق باشد یا نباشد، تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا ملاک در همه آنها یکی است، از جهت این که واجب لاحق در این حالت، فعلی نمی باشد؛ بنابراین مانع از فعلیت وجوب سابق نیست (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۴۱/۳ و ۲۴۲). مثال دیگر این صورت چنین است که امر دائر بین ترک روزه در دهه اول از ماه رمضان و ترک آن در دهه دوم باشد - بر فرض این که شخصی توانایی روزه گرفتن در هر دو دهه را با هم ندارد ولی قادر بر انجام یکی از آن دو می باشد - پس به ناچار باید روزه در دهه

اول را به روزه در دهه دوم مقدم کند؛ زیرا وجوب صوم در دهه اول به واسطه فعلیت موضوع آن، فعلی شده است و حالت منتظره‌ای برای آن وجود ندارد؛ و این به خلاف وجوب آن در دهه دوم می باشد؛ زیرا به جهت عدم فعلیت موضوع آن، غیر فعلی است؛ بنابراین در ترک آن در دهه اول با حفظ قدرت بر انجام آن در دهه دوم، عذری برای او نیست؛ زیرا تکلیف در دهه دوم به واسطه انتفاء موضوع آن که همان قدرت باشد، منتفی است. اگر مکلف روزه دهه اول را ترک کند و دهه دوم را روزه بگیرد، او به واسطه این کار مجازات می شود؛ زیرا او تکلیف فعلی را بدون عذر ترک کرده است. اما اگر متزاحمین، مشروط به قدرت شرعی در عرض هم باشند محقق خوئی بعد از بحث گسترده در این باب، به این حکم متمایل شده که حاکم در این دو تخییر عقلی می باشد، بر عکس آن چه که استاد او محقق نائینی قائل شده است به این که اهمّ، بر غیر آن مقدم می شود و در حالت تساوی بین آن دو، حکم به تخییر شرعی کرده است (خوئی، ۱۴۱۷: ۲۷۹/۳).

صورت سوم: این که اعتبار قدرت در هر یک از دو واجب، شرط عقلی باشد؛

که در این صورت دو وجه وجود دارد:

وجه اول- این که یکی از دو واجب، اهمّ از دیگری یا متحمل الاهمیّه باشد؛ و دیگری این که متزاحمین از حیث اهمیّت، متساوی باشند که واجب اهمّ یا متحمل الاهمیّه بر دیگری مقدم می شود؛ خواه اهمّ، از نظر زمانی، مقارن با مهمّ باشد یا سابق بر آن، و یا متأخر از آن باشد (نائینی، ۱۳۵۲: ۱/۲۷۷ و ۲۷۸). مقیاس اولویّت یا اهمیّت، احساس مجتهد است به این که یکی از دو دلیل در نظر شارع، اهمّ از دلیل دیگر است (حکیم، ۱۴۱۸: ۳۵۱). مثال هائی که قابلیت تطبیق با این صورت را داشته باشند بسیار زیاد است؛ مانند عملی که رکن در عبادت می باشد، که این مورد به هنگام مزاحمت با آن چه ویژگی رکن بودن را ندارد، مقدم است؛ نظیر این که در نماز، میان بجا آوردن قرائت و رکوع تراحم ایجاد شود، که در چنین حالتی، رکوع بر قرائت مقدم است

هرچند زمان امتثال آن متأخر از زمان قرائت می باشد؛ و مثال دیگر برای این قسم از اولویت، موردی است که در عمل کردن به یک حکم، حفاظت از اصل و اساس اسلام وجود دارد، که در مقام تراحم، این امر بر هر چیز دیگری مقدم است. از جمله مصادیق این صورت، موارد مربوط به حقوق مردم می باشد، که این امر از تکالیف شرعی محض - یعنی چیزهایی که با حقوق کسانی که به آنها مکلف نشده‌اند، ارتباطی ندارند - سزاوارتر است (ر.ک: طباطبائی یزدی، ۱۴۰۹: ۱/۷۵۳ و ۲/۴۳۷؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۲: ۱۹۶). مثال دیگر برای این صورت، آن است که اگر امر دائر شود بین صلح دادن مؤمنین با دروغ گفتن و راست گفتن، در حالی که باعث فتنه میان آنان شود، که در اینجا صلح دادن بر راست گفتن مقدم است و این مطلب به عنوان یکی از ضروریات شریعت اسلامی معروف است. همچنین اگر اهمیت یکی از متراحمین احتمال داده شود احتیاط اقتضا می کند که آن چه احتمال اهمیت آن می رود مقدم داشته شود. و این حکم عقلی به احتیاط در هر موردی که امر دائر بین تعیین و تخییر در واجبات باشد، جاری می شود و در آنجا که امر به واجب تعیینی باشد بر واجب تخییری مقدم می شود؛ همانند تقدیم وفای به نذر بر کفاره؛ به طوری که کسی آزاد کردن برده مؤمنه ای را نذر کرده و نذر او تحقق پیدا کند در حالی که دارای یک برده مؤمنه ای هم باشد، که در این حالت به واسطه نذر باید آن را آزاد کند و از جهت دیگر به واسطه وجوب کفاره افطار عمدی ماه رمضان باید آن را آزاد کند، چراکه یکی از خصال کفاره افطار عمدی، آزاد کردن برده است و این در حالی است که امکان تعویض این خصال با خصال دیگر در کفاره عمدی وجود دارد؛ بنابراین بر او واجب است که این برده مؤمنه را از جهت وفای به نذر آزاد کند. از اینرو، لازم نیست اهمیت یکی از متراحمین محرز شود تا این که حکم عقل به احتیاط بیاید، بلکه صرف احتمال کافی است؛ و این اصلی است که در فروع فقهی بسیار سودمند خواهد بود (مظفر، ۱۴۲۱: ۴۳۹).

واکاوی تزامم و کاربرد آن در اصول و فقه با رویکردی بر دیدگاه شهید صدر ————— ۲۷۰

وجه دوم - یعنی در حالت تساوی متزاحمین از حیث اهمیت، اصولیان بر این که حکم در این صورت تخییر است، اتفاق نظر دارند ولی در نوع تخییر با هم اختلاف نظر دارند؛ برخی از آنها قائل به تخییر شرعی و برخی قائل به تخییر عقلی شده‌اند (نائینی، ۱۳۵۲: ۲۷۹/۱).

ج: این که یکی از دو واجب مضیق یا فوری باشد، با این که واجب دیگری که مزاحم با آن است موسع است؛ که در اینجا مضیق یا فوری قطعاً از موسع مهم تر است و به ناچار بر واجب موسع مقدم می‌شود؛ مانند این که بین امر به نماز که در اول وقت آن بوده و زمان انجام آن وسعت دارد با امر به ازاله نجاست از مسجد تزامم به وجود آید، که در اینجا امر به ازاله نجاست مقدم می‌شود و مانند دوران امر میان نماز در آخر وقت آن و برطرف کردن نجاست از مسجد، که نماز مقدم است چون تدارکی ندارد (مظفر، ۱۴۲۱: ۴۳۷؛ خمینی، بی تا: ۱۲۰/۱).

د: این که یکی از دو واجب، دارای وقت مخصوصی باشد و دیگری نباشد و هر یک از آن دو مضیق باشند. مثال این مورد چنین است که اگر امر دائر بین اداء نماز یومیّه در آخر وقت آن و بین نماز آیات در تنگی وقت آن شود، بایستی بجا آوردن نماز یومیّه مقدم شود، زیرا وقت، اختصاص به یومیّه دارد (همان)؛ و نیز مثل آنجا که نماز واجب با نماز میّت تزامم می‌کنند، که در این حالت به لزوم تقدیم نماز واجب مضیق، حکم می‌شود (نجفی، ۱۴۱۴: ۱۱۹/۱۲).

شهید صدر (ره) در بحث ترجیح دادن مشروط به قدرت عقلی بر مشروط به قدرت شرعی گفته‌اند: محقق نائینی گفته است که قدرت شرعی در ملاک و جوب دخیل است، به گونه ای که مصلحت ملزمه‌ای در متعلق آن حکم هنگام ناتوانی مکلف وجود ندارد. اما قدرت عقلی در موضوع تکلیف اخذ شده - به خاطر محال بودن تکلیف مکلف ناتوان از امتثال نه به خاطر عدم وجود ملاک و مقتضی تکلیف نسبت به او - بلکه تکلیف فعلی است مطلقاً، حتی در صورت ناتوانی. شهید صدر بر این نظر

نائینی اشکال وارد می کند به این که نظر صواب آن است که قدرت شرعی که در ملائک و جوب دخیل است دارای یکی از سه معنای زیر می باشد:

اول) قدرت تکوینی در مقابل عجز تکوینی اضطراری.

دوم) قدرت مقابل عجز؛ که شامل عجزی می شود که به اختیار مکلف - به خاطر مشغول بودنش به ضد واجب - به وجود آمده است.

سوم) قدرت مساوی با عدم مانع تکوینی و عدم مانع مولوی شرعی، هرچند فعلاً مشغول به ضد واجب نشده باشد، بلکه از طرف مولی، مأمور به انجام دادن شده باشد. سپس شهید صدر این مطلب را به طور مفصل توضیح داده است که خلاصه آن این است که براساس معنای اول، موجبی برای ترجیح دادن مشروط به قدرت عقلی، بر مشروط به قدرت شرعی نیست، چون ملائک در هر دو واجب فعلی می باشد. اما بنابر معنای دوم، ترجیح درست است، چون مشغول بودن به مشروط به قدرت عقلی، موجب تفویت ملائک دیگری نمی شود بلکه موضوعش را بر می دارد. بنابر معنای سوم نیز ترجیح صحیح است، چون مشروط به قدرت عقلی به دلیل فعلی و منجز بودنش، رافع موضوع خطاب واجب دوم است، و در ورود داخل می شود (ر.ک: صدر، ۱۴۲۶: ۶۸/۷-۷۰).

نتیجه گیری

از ذکر مطالب فوق، نتایج ذیل قابل استفاده است:

۱- مبحث تراحم، از جمله مباحث عقلی است که اصولیان به واسطه آن می توانند بسیاری از مشکلات تنافی بین احکام در مقام امتثال را که ممکن است به طور اتفاقی برای مکلف پیش بیاید و مکلف از جمع بین آنها عاجز است، را حل کنند.

۲- تراحم از حیث جعل به اقسام سه گانه: ملائکی، حکمی و حفظی تقسیم شده است؛ و از حیث متعلق تقسیم بندی که در کتب اصولی برای تراحم شده، مختلف

است؛ بعضی به پنج دسته و بعضی دیگر به چهار دسته و بعضی دیگر به سه دسته تقسیم بندی کرده اند که همه آنها را می توان در سه جمله خلاصه کرد: تراحم ناشی از عدم قدرت مکلف، تراحم ناشی از مقدمیت حرام بر واجب و تراحم ناشی از تلازم اتفاقی دو فعل در خارج.

۳- تراحم در زمینه احکام و ملاکات به وجود می آید؛ هر زمانی که مکلف به ترجیح متعلق یکی از این دو مجبور شود، ترجیح در مورد اول - یعنی احکام - از وظائف عبد است نه دیگران؛ اما ترجیح در مورد دوم - یعنی ملاکات - به دست مولی بوده و در حیطة وظیفه عبد نیست؛ گرچه عبد به اهمّیت ملاک در یکی از دو فعل علم پیدا کند؛ بنابراین وظیفه عبد، امثال حکم مجعول از جانب مولی می باشد.

۴- مقتضای قاعده اولیه در باب تراحم بین احکام به اتفاق علما، تخییر می باشد و اما در تراحم بین ملاکات، حکم به تخییر نمی شود؛ زیرا ملاکات احکام، مشروط به مصلحت و مفسده هستند که به دست آوردن هر یک از آن دو برای عقل امکان پذیر نیست.

۵- اگر متزاحمین از حیث اهمّیت مساوی نباشند آن حکمی که دارای اهمّیت است بر دیگری مقدّم می شود؛ و در همین زمینه، اصولیان مرجّحات متعددی را بر حسب متعلّقات حکم در خارج ذکر نموده اند، که از جمله آنها عبارتند از: ترجیح حکم بدون بدل بر حکم بدل دار، فرقی ندارد بدل در عرض و یا در طول هم باشد؛ دوم، مقدّم نمودن واجب مضیق بر واجب موسّع و مقدّم کردن واجب فوری بر واجب غیر فوری و نیز واجبی که وقت مخصوص دارد بر واجبی که وقت مخصوص ندارد؛ ترجیح حکم مطلق و منجز بر حکم مشروط به قدرت شرعی؛ که هر کدام از این موارد دارای آثار بسیار زیادی در ابواب مختلف فقه هستند.

۶- مهم ترین ثمره تعادل و تساوی بین دو حکم متزاحم و عدم ترجیح یکی بر دیگری، وحدت و تعدّد مجازات و عقاب است، بنابر این که در چنین حالتی تخییر

عقلی جاری شود مجازات مکلف عصیانگر، متعدد است در صورتی که هر دو واجب را با هم ترک کند، زیرا دو خطاب شرعی را امتثال نکرده است؛ اما بنا بر تخییر شرعی، مکلف عصیانگر، مستحقّ یک مجازات است، چون یک خطاب شرعی را امتثال نکرده است.

منابع

- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق)، **کفایه الأصول**، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، **لسان العرب**، ج ۱۲، ج ۱۳، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۰۴ق)، **مطرح الأنظار**، تقریر: میرزا ابوالقاسم کلاتری تهرانی، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.
- انصاری (شیخ)، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۸ق)، **فرائد الأصول**، ج ۹، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق)، **الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیه**، ج ۵، بیروت: دار العلم للملایین.
- حسینی روحانی، سید محمد صادق (۱۳۸۲)، **زبدہ الأصول**، ج ۳، ج ۲، تهران: حدیث دل.
- حکیم، محمد تقی بن محمد سعید (۱۴۱۸ق)، **الأصول العامه فی الفقه المقارن**، ج ۲، قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- حیدری، علی نقی (۱۴۱۲ق)، **اصول الاستنباط**، قم: لجنه اداره الحوزه العلمیه.
- خمینی (امام)، سید روح الله (بی تا)، **تحریر الوسيله**، ج ۱، قم: دار العلم.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، **محاضرات فی أصول الفقه**، ج ۳، ج ۴، قم: دار الهادی.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، **مصباح الأصول**، ج ۲، تقریر: محمد سرور بهسودی، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی (ره).
- شیری، مهرزاد؛ باقری، احمد؛ خورسندیان، محمد علی (۱۳۹۴)، **تعارض در قرارداد و کارآیی قواعد اصولی در تفسیر آن**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، ۱۲، ۱۵۵-۱۸۴.

واکاوی تزامن و کاربرد آن در اصول و فقه با رویکردی بر دیدگاه شهید صدر ————— ۲۷۴

- صدر، سید محمدباقر (۱۴۲۶ق)، **بحوث فی علم الأصول**، تقریر: سید محمود هاشمی شاهرودی، ج ۷، ج ۳، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
- طباطبائی حکیم، سید محمدسعید (۱۴۱۴ق)، **المحکم فی أصول الفقه**، ج ۶، قم: مؤسسه المنار.
- طباطبائی حکیم، سید محمدسعید (۱۴۲۸ق)، **التکافی فی أصول الفقه**، ج ۴، بیروت: دار الهلال.
- طباطبائی یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ق)، **العروه الوثقی**، ج ۱ و ۲، بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۴۲۲ق)، **تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله (الحدود)**، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق)، **کتاب العین**، ج ۳، ج ۲، قم: هجرت.
- مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹)، **فرهنگ نامه اصول فقه**، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۲۱ق)، **اصول الفقه**، ج ۲، قم: فیروزآبادی.
- ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹)، **فرهنگ اصطلاحات اصول**، قم: عالمه.
- نائینی، محمدحسین (۱۳۵۲)، **فوائد الاصول**، تقریر: محمدعلی کاظمی خراسانی، ج ۱ و ۴، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- نجفی (صاحب جواهر)، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، ج ۱۲، ج ۷، بیروت: دار إحياء التراث العربی.